

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

تفاوت مکتب قم با نجف در استدلال به روایات

بحث در این است که آیا روایاتی داریم که دلالت کند در تزامم بین حج و دین، حج مقدم بر ادای دین است؟ آیا چنین مدعایی را از این روایاتی که خواندیم و همچنین روایات دیگری که بعد ذکر خواهد شد استفاده می‌شود یا خیر؟ گفته شد حتماً در این مفاد روایات دقت بفرومائید، ما اگر بتوانیم مسئله را از حیث روایی حل کنیم و دیگر نیازی نشود به این که سراغ قواعد اصولی و باب تزامم برویم، خیلی اهمیت دارد و اساساً یکی از وجوه افتراق بین مکتب قم و نجف همین است که قمیین (یعنی مثل مرحوم حائری، مرحوم بروجرودی، مرحوم امام) سعی‌شان بر همین بوده که فقه را حتی الامکان با خود این ادله نقلی حل کنند، یک جاهایی که ضرورت اقتضا می‌کند سراغ قواعد اصولی برویم، لذا اینجا ببینیم این روایات چگونه است؟

مکتب نجف در فقه الحدیث مانند بزرگان قم نبودند و این غوری که بزرگان قم و قمیین در مسئله فقه الحدیث داشتند این چنین نیست، مسلک مرحوم خوئی که روشن است، ایشان حدیث را یا بلافاصله سندش را از اعتبار می‌اندازد و یا خدشه‌ای در دلالت می‌کند و روی مسلک اجتهادی ایشان دست ما از حدیث خیلی کوتاه می‌شود. در بحث اصول هم روایاتی که خواندیم که باز همین جا عرض می‌کنم: در روایت حسن بن جهم به امام رضا (علیه السلام) عرض می‌کند: «تَجِئُنَا الْاَحَادِیثُ عَنْكُمْ مُخْتَلَفَةً»^[1]؛ احادیث مختلف از ناحیه شما به ما می‌رسد، احادیث متعارضه به ما می‌رسد چه کنیم؟ حضرت می‌فرماید: آنچه با قرآن و احادیث دیگر ما مشابهت دارد بگیرد. نمی‌گوید اول سندهایش را بررسی کن، اینها خیلی کمتر در خود روایات ائمه (علیهم السلام) توجه شده است.

برای نمونه، خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وقتی از ناحیه من به شما خبری می‌رسد، اگر موافق قرآن بود آن را اخذ کنید و اگر موافق نیست آن را قبول نکنید.^[2] بنابراین در احادیث در درجه اول باید دید این متن حدیثی موافق آیه‌ای از آیات قرآن یا موافق بقیه روایاتی که از ائمه (علیهم السلام) رسیده هست یا نیست؟ اگر موافق بود این همان است که مرحوم خوئی در اصول پذیرفته که ما وثوق صدوری و وثوق خبری را هم کافی می‌دانیم و لازم نیست فقط منحصر به وثوق مُخبرِی کنیم، در اصول این را پذیرفتند، ولی در فقه عملاً نپذیرفتند و خیلی از جاهایی که می‌شود با وثوق خبری و وثوق صدوری یک روایتی را بپذیریم نمی‌پذیرند.

بنابراین خود این بحث بسیار مهم است و اصلاً این نحوه اعتنای به رجال به این نحو که ما با ذره‌بین دقت کنیم این روایاتی که در کتب اربعه آمده است درست نیست. یک وقتی می‌گفتیم اخباری‌ها همه این روایات کتب اربعه را معتبر می‌دانند، اما یک وقت مثل خود مرحوم نائینی می‌گوید: اگر کسی در سند روایات کافی تشکیک کند کار عاجز را کرده و نباید تشکیک کرد.

مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی از کسانی است که در اصولش اثبات می‌کند تمام روایات کتب اربعه معتبر است. این یک

مشی و روش است که ما وقتی این روش را دنبال کنیم چقدر این احادیث برای ما قابل عمل هست، اما یک مشی هم این است که تک تک احادیث را بررسی کنیم. درباره کافی بگوئیم از شانزده هزار و اندی حدیث پنج هزار مورد معتبر است، دو سومش را کنار بگذاریم، می‌شود این کار را کرد؟! بعضی‌ها مسلک رجالی‌شان یک چنین مطلبی است و این کار صحیحی نیست.

بنابراین در روایات این ضابطه را داده که وقتی احادیث مختلفه می‌آید آن که موافق با قرآن است، مسئله اینکه آیا راوی موثق است یا نه؟ در چه طبقه‌ای بوده یا نه، اینها خیلی مورد توجه در کلمات ائمه (علیهم السلام) قرار نگرفته. نمی‌خواهم اصل اعتبار علم رجال را انکار کنم که آن هم محفوظ است و اهمیت دارد، حتی مسئله طبقات که خود مرحوم بروجردی خیلی به مسئله طبقات رجال اعتنا داشت، ولی اینکه به این نحو گسترده بیائیم و با علم رجال بخواهیم احادیث را شخم بزنیم و مقدار زیادی از احادیث را از وادی استدلال خارج کنیم این کار صحیحی نیست.

جمع‌بندی بحث

تا اینجا دو دسته روایات را خواندیم، یک دسته روایات که می‌گوید حج بر دین مقدم است و لفظ حج واجب و حجة الاسلام نداشت، دسته دوم روایاتی که عنوان حجة الاسلام را داشت، مثل صحیحہ معاویة بن عمار. روی این تقسیمی که کردیم دو دسته روایات دیگر باقی مانده که باید بخوانیم، اما باز قبل از اینکه این دو دسته را بخوانیم، این روایات باب پنجاهم از ابواب وجوب الحج که در جلد یازدهم وسائل آمده مفاد اکثرش این است که من بروم قرض بگیرم و با پولی که قرض می‌گیرم به حج بروم؟! امام (علیه السلام) می‌فرماید: بله. این روایات دلالت دارد که انسان با پولی که قرض می‌گیرد اگر اطمینان دارد که بعداً ادا می‌کند این مستطیع می‌شود.

این روایات روشن است این قرینه در آن وجود دارد که موردش جایی است که ادای قرض مربوط به بعد الحج است وگرنه الآن کسی قرض بگیرد این معنا ندارد که بگوید همین الآن باید برگرداند، کسی که قرض می‌گیرد برای حج، اداءش مربوط به بعد الحج است، این روایات هم می‌گوید اگر بعد الحج تمکن از ادا دارد با این قرض، با این استقراض مستطیع می‌شود و این حجش هم صحیح است.

همچنین گفته شد اگر در جای خودش خود قرض و قرض گرفتن کراهت داشته باشد این روایات دلالت بر استثنا دارد؛ یعنی استقراض للحج کراهت ندارد. در امور زندگی اگر آدم قرض بگیرد کراهت دارد (که خیلی از گرفتاری‌هایی که افراد دارند خود طلبه‌های خودمان، عده‌ی زیادی‌شان هم دارند، برای همین قرض‌هایی است که گرفتند، فکر و آرامش‌شان را به هم می‌زند برای این اقساطی که باید بپردازند و این ریشه کراهت در قرض است که قرض آرامش انسان، عزت انسان، احترام انسان، و قار انسان را از بین می‌برد)، اما در مسئله حج استثنا شده است و در مسئله حج اگر انسان قرض بگیرد این کراهت برطرف می‌شود مستطیع هم می‌شود، منتهی موردش مربوط به جایی است که دینش بعداً باید ادا بشود. لذا در بعضی از این تعبیر داشت اگر می‌داند که بعداً وفا می‌کند قرض بگیرد، اما در همین حج هم اگر کسی قدرت بر وفای به این دین بعداً ندارد آنجا هم توصیه به استقراض نشده است.

نکته دیگر آن که بین اشتغال ذمه به دین با حجّ تراحم نیست، بلکه تراحم بین اداء الدین و فعل الحج است، این اداء الدین اگر مؤجل باشد امسال می‌خواهد به حج برود یک دین مؤجلی بر ذمه‌اش هست یکی دو سال دیگر، مثل مرحوم محقق در شرایع و عده‌ای از جمله مرحوم حکیم اینها گفتند نه، ولو دینش هم مؤجل باشد این مستطیع نیست.

بنابراین مورد بحث تراحم بین دین و حج است، اگر بگوئیم مدعا اصل الحج و اصل الدین است این هم فی الجمله در آنجا که دین مؤجل هست درست است که تقدیم حج را در این فرض اثبات می‌کند، ولی بحث ما در تراحم است، اصلاً کجا تراحم واقع

می‌شود؟ می‌خواهیم ببینیم در تزامم بین دین و حج آیا دین مانعیت دارد یا حج مانعیت دارد؟ و در نتیجه این در مورد دین حال می‌شود.

نتیجه باید دید آیا روایاتی که دلالت کند حج بر دین حال مقدم بشود داریم یا نه؟ این روایت معاویه بن عمار اطلاقش شامل آن می‌شود. معاویه بن عمار از امام علیه السلام سؤال می‌کند: «رَجُلٌ عَلَيْهِ دِينَ أَوْ عَلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ؟» می‌فرماید: «نعم، إن حجة الاسلام» تا آخر که گفتیم ذیل این روایت مورد إعراض اصحاب قرار گرفته، ولی صدرش مورد اعراض قرار نگرفته و اطلاقش می‌گوید حتی اگر دین حال هم باشد، «عليه أن يحجَّ».

همچنین روایت معاویه بن وهب که می‌گوید: کسی هست که دین دارد و در ید او مالی قرار می‌گیرد، آیا بین طلبکارها تقسیم کند یا این که حج انجام بدهد؟ امام (علیه السلام) می‌فرماید: حجّ انجام دهد. قبلاً گفتیم که مرحوم والد ما به قرینه‌ای فرمود این ظهور در دین حال دارد و آن این که توزیع بین غرماء در دین مؤجل که الآن انجام نمی‌دهند، به همین قرینه ایشان فرمود این ظهور در دین حال دارد. حال اگر این ظهور را هم کسی قبول نکند اطلاق دارد؛ یعنی چه دین حال باشد و چه دین مؤجل باشد حجّ به جا آورد.

پس تا اینجا در حقیقت دو روایت بر مدعا پیدا کردیم که اینها دلالت دارد بر تقدیم حج بر دین. روایات دیگر را هم ببینیم می‌خواهیم اینجا از باب تجمیع ظنون مسئله را روشن کنیم؛ یعنی یک وقتی هست که یک روایت به تنهایی کافی نیست، دو روایت کافی نیست، اما ده روایت بر مدعا پیدا می‌کنیم تا از باب تجمیع ظنون مسئله را برای ما روشن می‌کند.

دسته سوم روایات: روایات باب زکات

روایاتی است که در باب زکات وارد شده که دلالت بر لزوم تقدیم حج بر زکات دارد. روایت در جلد نهم وسائل کتاب الزکات باب 21 حدیث 255 است. عنوان باب این است: «باب أن من عليه زكاة فأوصى بها وجب إخراجها من الأصل مقدماً على الميراث و كان كالدين و حجة الاسلام».

روایت اول: روایت معاویه بن عمار

وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ يَمُوتُ وَ عَلَيْهِ خَمْسُ مِائَةٍ دِرْهَمٍ مِنَ الزَّكَاةِ وَ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ وَ تَرَكَ ثَلَاثُمِائَةً دِرْهَمٍ وَ أَوْصَى بِحَجَّةِ الْإِسْلَامِ وَ أَنْ يُقْضَى عَنْهُ دَيْنُ الزَّكَاةِ قَالَ: يُحَجُّ عَنْهُ مِنْ أَقْرَبِ مَا يَكُونُ وَ تُخْرَجُ الْبَقِيَّةُ فِي الزَّكَاةِ.^[3]

روایت از جهت سند، سند بسیار خوبی دارد. معاویه بن عمار به امام (علیه السلام) عرض می‌کند: مردی فوت کرده و 500 درهم زکات بر عهده‌اش است و حج هم بر عهده‌اش هست و 300 درهم هم بیشتر باقی نگذاشته است. هم وصیت کرده حجة الاسلام برایش انجام بدهند و هم گفته که این زکات من را بدهید. حضرت فرمود: از نزدیک‌ترین جایی که برای حج ممکن است یک کسی را نایب بفرستند برایش حج انجام بدهند؛ یعنی اول حجّش را انجام بدهند، فرض کنید با 200 درهم اگر می‌شود کسی را نایب بگیرند برایش حج انجام بدهند، 100 درهم به عنوان بقیه برای زکات قرار بدهند. از این روایت استفاده می‌شود که حج بر زکات مقدم است.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: أَوْصَتْ إِلَيَّ امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي بِمَالِهَا وَ أَمَرْتُ أَنْ يُعْتَقَ عَنْهَا وَ يُحَجَّ وَ يُتَصَدَّقَ فَلَمْ يَبْلُغْ ذَلِكَ فَسَأَلْتُ أَبَا حَنِيفَةَ فَقَالَ يُجْعَلُ ذَلِكَ أَثَلَاثًا ثَلَاثًا فِي الْحَجِّ وَ ثَلَاثًا فِي الْعَتَقِ وَ ثَلَاثًا فِي الصَّدَقَةِ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِي مَاتَتْ وَ أَوْصَتْ إِلَيَّ بِثُلُثِ مَالِهَا وَ أَمَرْتُ أَنْ يُعْتَقَ عَنْهَا وَ يُحَجَّ عَنْهَا وَ يُتَصَدَّقَ فَتَنْظَرْتُ فِيهِ فَلَمْ يَبْلُغْ فَقَالَ أَبَدًا بِالْحَجِّ فَإِنَّهُ فَرِيضَةٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اجْعَلْ مَا بَقِيَ طَائِفَةً فِي الْعَتَقِ وَ طَائِفَةً فِي الصَّدَقَةِ فَأَخْبَرْتُ أَبَا حَنِيفَةَ بِقَوْلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَرَجَعَ عَنْ قَوْلِهِ وَ قَالَ بِقَوْلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام).^[4]

سند این روایت صحیح است. معاویه بن عمار می‌گوید: یک زنی از فامیل به من وصیت کرد که یک کسی مالی دارد و گفته بعد از مردن من با این مال از طرف من حج انجام بدهید، صدقه بدهید و بنده آزاد کنید، اما این پولی هم که گذاشته به اندازه این سه تا نیست. معاویه بن عمار می‌گوید: از ابوحنیفه سؤال کردم گفت: این مال را سه قسمت کنید و برای هر کار یک سوم اختصاص دهید.

در ادامه می‌گوید: مسئله را به امام صادق (علیه السلام) پرسیدم. حضرت فرمود: اول حجش را انجام بده، «فإنه فريضة من فرائض الله عزوجل»، بقیه‌اش را یک مقدار برای عتق قرار بده و یک مقدار برای صدقه قرار بده، منتهی اینجا معاویه بن عمار می‌گوید: من بعداً آمدم به ابوحنیفه گفتم که رفتم خدمت امام صادق علیه السلام ایشان این را فرمودند و بعد ابوحنیفه هم قبول کرده، اینجا دارد که چطور می‌شود که مسئله را قبول کرده!

این روایت هم دلالت دارد که حج بر عتق و بر صدقه به فقرا که بر حسب وصیت این وصی باید این کارها را انجام می‌داده مقدم شده، پس هم آن روایت باب زکات راوی‌اش معاویه بن عمار است و هم این روایت در باب وصیت راوی‌اش معاویه بن عمار است. هر دو روایت دلالت بر لزوم تقدیم حج بر زکات، لزوم تقدیم حج بر عتق و صدقه دارد. این روایت دوم یک مقدار کمک می‌کند به این که بگوئیم زکات خصوصیت ندارد، زکات هم دین است و باید بپردازد، اگر می‌گوئیم حج بر این دین مقدم است، حج بر عتق مقدم است، حج بر صدقه مقدم است، بیائیم از آن استفاده کنیم از این دو روایت که حج بر همه این دیون مقدم است.

دیدگاه سید یزدی (قدس سره)

مرحوم سید در مسئله 83 می‌فرماید: «و قد يقال بتقدم الحج على غيره و إن كان دين الناس»؛ ولو آن غیر دین الناس باشد، «لخبر معاوية بن عمار الدال على تقديمه على الزكاة»؛ خبر معاویه بن عمار می‌گوید حج بر زکات مقدم است و معلوم می‌شود که مرحوم سید زکات را حق الناس قرار داده، «و نحوه خبر آخر»^[5]، این خبر دوم همین است که در باب وصیت مطرح شده است و آن عتق حق الناس است، یک بنده‌ای را باید آزاد کند، صدقه هم حق الناس است ولی در آنجا باز حج را بر این دو حق الناس مقدم کرده است.

مرحوم سید در ادامه می‌گوید: درست است این دو روایت را داریم، «لكنهما موهونان بإعراض الاصحاب»؛ لیکن اصحاب از این دو روایت اعراض کردند و طبق این دو روایت فتوا ندادند. در اینجا باید دید که آیا واقعاً طبق این دو روایت فتوا دادند یا نه؟ مرحوم گلپایگانی در حاشیه می‌فرماید: «الاعراض غير محقق»^[6]؛ یعنی طبق این دو روایت فتوا داده شده، چرا شما مرحوم سید می‌گوئید اصحاب از این دو روایت اعراض کردند؟!

پس اشکال اول سید (قدس سره) آن است که می‌فرماید: اصحاب از این دو روایت اعراض کردند. در اشکال دوم می‌گوید: این دو روایت، یا روایت اولی مربوط به خصوص زکات است. جواب اشکال دوم که خیلی روشن است؛ زیرا گفتیم که در روایت

وصيت كه بحث زكات نيست، بلكه بحث عتق و صدقه است و هر سه اينها در حق الناس مشتركند و مي شود استفاده كرد. اگر از اين روايت اعراض نشده باشد مي توان استفاده كرد كه حج بر حق الناس مقدم است، منتهي عمده اين است كه آيا اصحاب از اين دو روايت اعراض كردند يا نه؟

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين.

[1] «وَعَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الرِّضَا (عليه السلام) قَالَ: قُلْتُ لَهُ تَجِيئُنَا الْأَحَادِيثُ عَنْكُمْ مُخْتَلِفَةً فَقَالَ مَا جَاءَكَ عَنَّا فَقَسْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَحَادِيثِنَا فَإِنْ كَانَ يُشَبِّهُهُمَا فَهُوَ مِنَّا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ يُشَبِّهُهُمَا فَلَيْسَ مِنَّا قُلْتُ يَجِيئُنَا الرَّجُلَانِ وَ كِلَاهُمَا ثِقَّةٌ بِحَدِيثَيْنِ مُخْتَلَفَيْنِ وَ لَا نَعْلَمُ أَيُّهُمَا الْحَقُّ قَالَ فَإِذَا لَمْ تَعْلَمْ فَمُوسِعٌ عَلَيْكَ بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ.» الاحتجاج - 357؛ وسائل الشيعة؛ ج 27، ص: 121، ح 33373-40.

[2] «وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): إِنْ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقٌّ حَقِيقَةٌ وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورٌ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ.» الكافي 1- 69- 1؛ وسائل الشيعة؛ ج 27، ص: 109، ح 33343-10.

[3] الكافي 3- 547- 4؛ وسائل الشيعة؛ ج 9، ص: 255، ح 11962-2.

[4] الفقيه 4- 211- 5491؛ وسائل الشيعة؛ ج 19، كتاب الوصايا، ص: 396، ح 24835-1.

[5] «تقضى حجة الإسلام من أصل التركة إذا لم يوص بها سواء كانت حج التمتع أو القران أو الأفراد و كذا إذا كان عليه عمرتهما و إن أوصى بها من غير تعيين كونها من الأصل أو الثلث فكذلك أيضا و إما إن أوصى بإخراجها من الثلث و جب إخراجها منه و تقدم على الوصايا المستحبة و إن كانت متأخرة عنها في الذكر و إن لم يف الثلث بها أخذت البقية من الأصل و الأقوى أن حج النذر أيضا كذلك بمعنى أنه يخرج من الأصل كما سيأتي الإشارة إليه و لو كان عليه دين أو خمس أو زكاة و قصرت التركة فإن كان المال المتعلق به الخمس أو الزكاة موجودا قدم لتعلقهما بالعين فلا يجوز صرفه في غيرهما و إن كانا في الذمة فالأقوى أن التركة توزع على الجميع بالنسبة كما في غرماء المفلس و قد يقال بتقدم الحج على غيره و إن كان دين الناس لخبر معاوية بن عمار الدال على تقديمه على الزكاة و نحوه خبر آخر لكنهما موهونان بإعراض الأصحاب مع أنهما في خصوص الزكاة.» العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج 2، ص: 470-469، مسئلة 83.

[6] العروة الوثقى (المحشى)، ج 4، ص: 458.